

فراز و فرودهای هویت ایرانی-اسلامی

(از آغاز تا تهاجم تیمور)^۱

منصور طرفداری

دانشگاه یزد

tarafdari@modares.ac.ir

چکیده

هویت ملی ایرانیان ریشه در اعماق فرهنگ و تمدن ایران دارد. فرهنگ و تمدنی که تاریخ آن با توجه به شواهد متعدد باستانشناسی دست کم به هزاره پنجم ق.م برمی گردد. آریاها که در حدود هزاره اول ق.م وارد ایران شدند با استفاده از این میراث غنی و بهره گیری از دستاوردهای چندهزائی ساله تمدن ها بین النهرین، مصر و جز اینها اساس تمدن و فرهنگی اصیل و استواری را پایه نهادند که در تندباد تهاجم اقوام عرب و ترک اگر چه از خود انعطاف نشان داد؛ اما اصالت خویش را از دست نداد. با ورود اسلام به ایران و بر اثر تلاش های گروه های مختلف به تدریج «هویت ایرانی - اسلامی» شکل گرفت؛ اما درست زمانی که هویت تازه شکل گرفته رو به بالندگی نهاده بود، تهاجم ترکان همه معادلات را به هم ریخت و این هویت نوپا را در معرض چالش های جدی قرار داد.

کلیدواژه ها: هویت ایرانی، هویت اسلامی، ایرانیان، ترکان.

قبل از ورود به بحث اصلی ضروری بنظر می رسد تا تعریفی هر چند گذرا از "هویت ملی"^۲ ارائه نمائیم تا بیانگر نوع رویکرد پژوهش به مقوله مورد بحث باشد. اگر ساده ترین تعریف از هویت را "هر آنچه باعث تمایز می شود" بپذیریم، آن وقت باید به دنبال ارائه تعریفی از واژه ملت برویم. در متون دینی نظیر تورات و قرآن^۳ و همین طور به صورت

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۴/۱۱/۲۰، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۵/۲/۲۵.

2. National Identity

۳. واژه ملت هفده بار در قرآن آمده که در همه موارد به معنای کیش، پیرو آئینی بودن ترجمه شده است. در این زمینه نک: شیخاوندی، ۳۲؛ بعنوان نمونه در سوره بقره آیه ۱۳۴ آمده: و قالوا کونوا هوداً أو نصاری تهتدوا قل بل

گسترده‌ای در منابع تاریخی و در اشعار شاعران پارسی‌گو^۱ ملت به معنای پیرو دین و آئینی بودن آمده است. بر این اساس غالباً دین یا کیشی خاص محور اصلی هویت ملتها و به عبارتی دقیق‌تر باعث تمایز ملتی از ملت دیگر می‌شود.

با ورود مفاهیم نوین غربی که با پیشینه کوتاه تاریخی بعد از انقلاب مشروطیت نمایان و در عصر پهلوی به اوج رسید، مفهوم کهن ملت دچار آشفتگی شد و با تعریف ملت^۲ در مفهوم اروپائی آن به چالش کشیده شد. اگر چه تعریف اروپائی ملت حاصل کنش‌های تاریخی اروپا بود که مثل بسیاری از مفاهیم دیگر پس از طی دوره جنینی خود از عصر رنسانس به بعد، سرانجام در انقلاب کبیر فرانسه خود را پدیدار ساخت^۳؛ اما بعد از ورود به ایران شتابزده سعی شد تا بر اساس مؤلفه‌های تاریخی و بومی بازسازی شود. در تعریف جدید نوین ملت یکی واژه نو پدید «ملت‌سالاری» بود که رودرروی واژه «رعیت» قرار گرفت^۴ که البته این مفهوم بدلیل ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی برای مدتها چندان مورد توجه قرار نگرفت.

از دیگر مفاهیم مرتبط، ملت‌گرایی بود که حاوی عناصری چون تلقی جدید از وطن زبان، نژاد و ... بود که در کنار واحد دولت/حکومت-ملت کوشید تا استقرار جوامع را در چهارچوب مرزهای تعریف شده به انجام برساند. تعریف کهن از هویت ملتها دستخوش تغییر و تحول شد و دین که در تعریف کهن محور اصلی محسوب می‌شد، بدلیل بینش

→
مِلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

۱. از جمله حافظ:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

مولانا:

زین خیال رهن راه یقین

این روشها مختلف بیند برون

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

گشت هفتادو دو ملت زاهل دین

زان خیالات ملون زاندرون

2. Nation

۳. سربازان انقلابی فرانسه برای نخستین بار واژه زنده باد ملت *Vivala la nation* را به کار بردند. جهت اطلاعات بیشتر نک: برتون، ۴۸.

۴. برای اطلاعات بیشتر، نک: کسروی، تاریخ مشروطه در ایران.

امت‌نگری^۱ خود چون مانع تحقق ملت در مفهوم نوین گردید، یا نادیده گرفته شد یا به صورتی کمرنگ در کنار عناصری چون زبان و نژاد و ... قرار گرفت که این خود سرآغاز کشمکش‌های جدیدی در مورد تعریف هویت ملی در ایران شد. پرسش اساسی این بود که اکنون که ملت در مفهوم نوین شکل گرفته، ملاک‌های هویتی آن چیست و در تعریف هویت ملی چه مؤلفه‌ها و گزینه‌هایی را باید پذیرفت و سهم و جایگاه هر یک از این مؤلفه‌ها در هویت ملی ایرانیان چیست؟ از آنجا که رویکرد تحقیق حاضر بر این مبنا استوار است که با کاوش در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران فرآیند شکل‌گیری هویت ایرانی را مورد بررسی قرار دهد، نتایج آن می‌تواند به بخشی از اجزاء این پرسش پاسخ دهد. این پژوهش به بررسی فراز و فرودهای هویت ایرانی-اسلامی می‌پردازد. آنچه جسارت این کلان‌نگری را به ما می‌بخشد یکی این است که این مقاله برآیندی از طرح پژوهشی تأملی بر بنیان‌های هویت ایرانی-اسلامی^۲ است و دیگر به ماهیت موضوع مورد بررسی برمی‌گردد که این نگاه کلان را ضروری می‌سازد.

اطلاعات بدست آمده از دانش باستان‌شناسی حکایت از قدمت تمدنی و فرهنگی چند هزار ساله ایران قبل از آریاها دارد. اکتشافات گیان تپه، لرستان، شوش، سیلک، شهر سوخته، تپه یحیی، نمایانگر شکوفایی تمدنی نژاد میزبان^۳ است. اکتشافاتی که اخیراً در شهر جیرفت صورت گرفته نشان از آن دارد که نژاد میزبان در این منطقه حداقل از هزاره پنجم ق. م مرحله استفاده از فلز، کشاورزی و دامداری را پشت سر گذاشته و با تمدنهای مستقر در ایران رابطه برقرار کرده است.^۴ قوم آریا که بنا به یک

۱. در اروپای قرون وسطی مسیحیت و دستگاه پاپ هیچ نوع انشقاق و مرزبندی را نمی‌پذیرفت. در اسلام هم چنانکه در مباحث بعدی ذکر خواهد شد، بینش امت‌نگری هیچ مرزی را جز مرزهایی که کفر را از اسلام جدا می‌کرد به رسمیت نمی‌شناخت.

۲. نگارنده مقاله، «طرح پژوهشی تأمل بر بنیانهای هویت ملی» دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت.

۳. نژاد میزبان نامی کاملاً ابتکاری است که نگارنده بر مردمانی که قبل از آریایی‌ها، ایران را زیست بوم خود کرده بودند اطلاق کرده تا آنان را از مهاجران آریایی جدا کند و خود را از ابهامات زیادی که پیرامون نژاد مردمان قبل از آریاها وجود دارد رهایی ببخشد.

۴. نگارنده مقاله، تأملی بر آثار باستانی جیرفت، طرح پژوهشی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت.

نظریه به شکل تهاجمات متوالی در هزاره اول ق.م وارد ایران شدند^۱، وارث هزاران سال تمدن و فرهنگ بومی این سرزمین شد که به رغم نامهربانی اولیه، سرانجام آن را پذیرفت و بنای رفیع فرهنگ و تمدن آریایی را بر روی آن بنا نهاد که پس از آنکه استحکام لازم را یافت طی هزاران سال در تندباد حادثات تهاجم اقوام مختلف اعم از عرب و ترک اگرچه از خود انعطاف نشان داد؛ اما اصالت خویش را از دست نداد. اولین امپراطوری بزرگ آریایی یعنی هخامنشیان از یکسو روح قدرت و عظمت را به این سرزمین تزریق کرد و از سوی دیگر با استفاده از دستاوردهای تمدنی و چندهزارساله تمدنهای کهن یعنی آشور، سومر، بابل، مصر، هند و ... اساس تمدنی و فرهنگی خود را پربارتر و مستحکمتر ساخت.

تهاجم اسکندر مقدونی به ایران اگر چه منجر به سقوط امپراطوری هخامنشی شد، اما به همراه خود فرهنگ و تمدن یونانی (هلنیستی) را وارد ایران کرد که بی‌شک موجبات پویایی و بالندگی بیشتر تمدن ایرانی را فراهم ساخت، به بیانی دیگر ایران فرصتی یافت تا از این سرچشمه فرهنگی و تمدنی جهان معاصر خود هم بهره ببرد؛ اگر چه دستاورد سیاسی تهاجم اسکندر چندان خوشایند نبود. گزارشهای تاریخی نشان می‌دهد که دست کم بخشی از ایرانیان جذب فرهنگ و تمدن یونانی شده و شاهان اولیه اشکانی که به سیطره سلوکیان در ایران خاتمه دادند، خود علاقمند به زبان و خط و فرهنگ یونانی شده و حتی نمایشنامه‌های یونانی در ایران هوادارانی پیدا کرده بود^۲ اما فرهنگ و تمدن یونانی بتدریج در فرهنگ ایرانی هضم و بومی اقلیم ایران شد، بطوریکه امروزه بازشناسی عناصر و اجزاء آن سخت و دشوار است. در زمان ساسانیان، مردم ایران باستان گذشته از آن که دارای فرهنگ و تمدنی بودند که دستاورد تمدنهای مختلف بشری بود، بلکه با ایجاد حکومت متمرکز، مذهب واحد، حساسیت بر مرزهای کشور خود و در نهایت با جدا کردن حساب ایرانیان از انیرانیان^۳ به دستاوردهای مهمی در

۱. گیرشمن، ۶۶.

۲. دیاکونف، ۶.

۳. کریستن سن، ۳۱۱.

زمینه شکل‌دهی به هویت ایرانی نایل آمدند.

با ورود اسلام بحث ایرانی و انیرانی کنار گذاشته شد، زیرا پایه و اساس حکومت اسلامی و سیاسی، اقلیمی قومی و نژادی نبود بلکه مبنایی اعتقادی داشت. بنا به یک نظریه در قلب دکترین سیاسی اسلام امت و جامعه اسلامی جای دارد که تنها رشته‌های ایمانی آن را به هم پیوند می‌دهد.^۱

جامعه اسلامی را حداقل از نظر تئوریک هیچ مرز سیاسی از هم جدا نمی‌کرد و تنها مرزی که وجود داشت، مرزی بود که «دارالاسلام» را از «دارالکفر» جدا می‌کرد. در درون جامعه اسلامی همه افراد جامعه از هر قوم و نژادی کاملاً با یکدیگر برابر بوده و ملاک برتری تقوای بیشتر بود. ایران هم بعنوان بخشی از امت اسلامی در چهارچوب دارالاسلام قرار گرفت.

با حمله اعراب به ایران، اسلام طی یک روند تدریجی در ایران گسترش یافت. کیش زرتشتی عملاً شکست خورد و با گذاشتن تأثیراتی بر اسلام ایرانی صحنه را به رقیب تازه وارد وانهاد^۲. تلاشهای آگاهانه و ناآگاهانه‌ای صورت گرفت تا هویت ایرانی در هویت عربی ادغام نشود. در این زمینه می‌توان به جریان شعوبیه و همچنین کار بدستان ساختار اداری خلافت بخصوص در عصر عباسی نظیر ابن مقفع، آل برمک و غیره اشاره کرد که در نهایت شرایطی را پدید آورد که در وراء آن نظام حکومتی و همینطور فرهنگ کهن ایرانی موفق شد خود را بازسازی و در شکل اسلامی ظاهر شود. در زمینه شکل‌گیری هویت ایرانی-اسلامی باید به نقش حکومت‌های محلی نظیر صفاریان، سامانیان، آل بویه و دربارهای کوچک محلی نظیر چغانیان، ختلان، خوارزم و ... اشاره کرد.

عنصر خودآگاهی و علاقه به موارث فرهنگ بومی در کنار اسلام در دربار سامانیان نمود عینی یافت. از مظاهر چنین خودآگاهی می‌توان به اقدام نوح دوم اشاره کرد که به حماسه سرای عصر خویش یعنی دقیقی طوسی فرمان داد تا تاریخ پیش از اسلام را به نظم بکشد. ابومنصور بن عبدالرزاق حاکم هم در نوشتن شاهنامه‌ای که بنام خود وی

۱. لمبتون، ۵۳.

۲. نک: یارشاطر و دیگران، *حضور ایران در جهان اسلام*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، باز، ۱۳۸۱.

نوشته شد، نقش مهمی داشت.

سنت شاهنامه نویسی که در دوره سامانیان رواج یافت و توسط فردوسی به اوج رسید، توسط کسانی چون اسدی طوسی در گرشاسب‌نامه تداوم یافت. شعر پارسی هم چون نثر پارسی بعد از افت و خیز فراوان سرانجام در دربار سامانیان و در بارهای کوچک محلی از استحکام لازم برخوردار شد. رودکی که اشعار او انعکاسی از روحیه خردورزی و صمیمیت ایرانیان زمان خود است، در تلاشی آگاهانه جهت حفظ میراث نیاکان خود *کلیله و دمنه* را از عربی به صورت نظم به فارسی برگرداند.^۱

شمال ایران جایی که بدلیل موقعیت جغرافیاییش و دوری از خلافت عربی، سنتها و باورهای ایرانی در آنجا موج می‌زد، حکومت‌های متعددی را در دامن خود پرورش داد که نقش مهمی در احیاء مواریث بومی یا شکل‌گیری هویت ایرانی-اسلامی داشتند. مرداویج بنیانگذار سلسله زیاری در برگزاری هر چه باشکوه‌تر جشن سده در اصفهان و نقشه‌های بلندپروازانه‌اش در احیای ساختار سیاسی و مذهبی ایران باستانی بی‌شک هواداران و طرفدارانی داشت.

نقش آل بویه نیز در ساختار هویت ایرانی و اسلامی چشمگیر بود. این خاندان با سیطره بر بغداد، به دستاورد مهمی نایل شد. همچنین با برخورد تسامح‌آمیز نسبت به تشیع، فرصتی را برای این فرقه فراهم ساخت تا در پناه آن فقه و کلام خود را تدوین و با اطمینان بیشتر مسیر سخت و دشوار آینده را طی کند. همچنین در دوره آل بویه تشیع فرصتی پیدا کرد تا شعائر مورد علاقه خود نظیر عزاداری بر سرور شهیدان، جشن غدیر و غیره را آشکار کند که این شعائر بتدریج طی یک پروسه تدریجی وارد فرهنگ ایرانیان شد و به مرور زمان یکی از نمادهای هویت ملی ایران شد. در کنار توجه آل بویه به تشیع، علاقه به مواریث بومی هم دیده می‌شود بطوری که عضدالدوله مشهورترین شخصیت آل بویه به شدت علاقمند به برپایی اعیاد باستانی نظیر عید نوروز، چهارشنبه‌سوری و ... بود، او لقب شهنشاه را بر خود نهاد و از خلیفه خواستار لقب

۱. برای ابیاتی که در این زمینه باقی مانده، نک: صفاء، ۱۳/۱.

تاج‌المله شد تا «عشقی را که به تاجوران و مقام تاجداران باستانی داشت، ارضاء نماید»^۱. در شرایطی که حکومت‌های ایرانی برخاسته از بطن جامعه ایرانی در تلاش بودند زمینه‌های عینی وحدت ایرانی را فراهم سازند و هویت ایرانی را در کنار اسلام برقرار کنند و به موفقیهایی قابل توجهی دست یافته بودند، تهاجم ترکان آنان را از موفقیت بیشتر بازداشت و مردم ایران مات و مبهوت زیر آوار تهاجم ترکان فرو رفتند و هویت ایرانی دستخوش چالش‌های جدید شد.

مرزهای شرقی ایران از ادوار کهن همواره در معرض تهدیدات و تهاجمات قبایل صحراگردی بود که با اسامی متفاوتی نظیر ماساژت، هیاطله، خیونان، کیدارها و در دوران اسلامی با اسامی ترک، ترکمن، مغول به حافظه تاریخ سپرده شده‌اند.

بخشی از خاطرات قومی از این کشمکشها در شاهنامه‌ها بصورتی اسطوره‌ای باقی مانده است. حضور اولیه ترکان در جهان اسلام بیشتر از طریق بردگی صورت گرفت. ترکان در کنار شجاعت و زیبایی از زیرکی فراوانی برخوردار بودند و توانستند به سرعت به مقامات والای نظامی نایل آمده و از آن چون ابزاری مناسب جهت تأسیس حکومت‌هایی در جهان اسلام بهره ببرند. تشکیل حکومت غزنویان بر بخشی از ویرانه‌های حکومت سامانیان در چنین حال و هوایی صورت گرفت. رفتار غزنویان با سنت‌ها و باورهای ایرانی تا حدودی گزینشی و از سر فرصت طلبی بود. علاقه آنان به سنت‌های سیاسی حکومت‌های ایرانی قبل از اسلام، سوای مشروعیت طلبی در این بود که در آن سنتها قدرت مطلقه‌ای یافت می‌شد که در اسلام یافت نمی‌شد و از سوی دیگر نهاد سلطنت به سختی و البته به ناگزیر در قرن چهارم و پنجم توسط فقهایی چون ماوردی و غزالی، البته بصورتی مشروط در اسلام پذیرفته شد. حکومت غزنویان که یک دوره انتقالی از حکومت‌های ایرانی به حکومت ترکان مهاجم بیگانه بود، خصیصه دوگانه ایرانی-ترکی داشت، بنابراین علاقه آنان به سنت‌های ایرانی نظیر نوروز، چهارشنبه‌سوری، ادبیات پارسی و ... هم می‌توانست جنبه علائق شخصی داشته باشد و هم وسیله‌ای برای کسب مشروعیت نزد ایرانیان باشد. با وجود این، به هنگام ناکارآمدی این سیاست‌ها

غزنویان در استفاده از شمشیر تردیدی به خود راه نمی‌دادند و به همین دلیل حکومت آنان رنگ و بوی نظامی‌گری خاصی داشت. ترک بودن غزنویان و نداشتن ریشه و اصالتی استوار در خراسان و ماوراءالنهر گذشته از آن که آنان را به نظامی‌گری تشویق می‌کرد باعث چنگ زدن آنان به دامن خلیفه و تلاش فراوان برای جلب رضایت خلیفه شد.

گزینشی بودن رفتار غزنویان را می‌توان در رفتار آنان با شعر و ادب فارسی بهتر نشان داد. اوج یک چنین رفتاری را می‌توان در برخورد آنان با شاعرانی مثل عنصری از یک طرف دیگر نشان داد. عنصری نماینده صدها شاعر موفق دربار غزنه بود بطوری که حتی موفق شده بود لقب ملک‌الشعرایی دربار محمود غزنوی را از آن خود کند و طبق دستور شخص محمود، همه شاعران موظف بودند اشعار خود را ابتدا به این شاعر عرضه کنند تا پس از رفع ایرادات^۱ و احیاناً حذف نکات ناخوشایند، لایق عرضه به سلطان ترک غزنه شود.

دیوان عنصری مجموعه ارزشمند ادبی و مملو از مدیحه‌سرایی‌های زیبا در حق خاندان غزنوی است که البته بحث ما نیست. مطالعه دقیقتر دیوان او نکات ارزشمندی را بدست می‌دهد که می‌توان از آن در یک طرح پژوهشی بهره برد. مطلب عمده‌ای که در سراسر دیوان عنصری یافت می‌شود این است که او سلطان محمود و دیگر خاندان غزنوی را در کنار سنتهای ایرانی و «ملوک عجم» قرار می‌دهد، شاید بدان قصد که ترکان غزنوی را بالاتر از ملوک عجم قلمداد کند^۲، از جمله اشعار او در این زمینه:

بیش از ملکان فضلش و عصرش پس از ایشان

از عصر مؤخر شد و از فضل مُقَدَّم^۳

۱. عنصری بلخی، مقدمه دبیرسیاقی، ۳۹.

۲. از جمله اشعار زیر

نوروز بزرگ آمد آرایش عالم

بر دولت شاه ملکان فرخ و فیروز

سالار خراسان ملک عالم عادل

عنصری، ۱۹۳.

۳. همو، ۲۰۰.

میراث بنزدیک ملوک عجم از جم

آن قبله فخر و شرف گوهر آدم

از جمله شاهان به همه فضل مُقَدَّم

همچنین:

سالار خراسان ملکِ عالمِ عادل

از جمله شاهان به همه فضل مُقَدَّم^۱

بدون تردید این اشعار برای محمود و خاندان غزنوی با خاستگاه غلامی‌شان بسیار خوشایند و رؤیایی بود که شاعری ایرانی این چنین آنان را توصیف کند و البته عنصری و شاعرانی چون او را لایق صله‌های گزاف می‌کرد.

اما داستان فردوسی و شاهنامه‌اش فرق می‌کند. اگر چه شاهنامه فردوسی در دوره غزنویان به بار نشست؛ اما بی‌تردید نهالی بود که ریشه در عصر سامانیان داشت. سنت شاهنامه‌نویسی که تلاشی آگاهانه برای حفظ موارث بومی بود، در دوران سامانیان و توسط کسانی چون دقیقی طوسی به منصف ظهور رسید. دقیقی در زمانی که ترکان آرام‌آرام حکومت سامانیان را در معرض تهدید قرار داده بودند، به سرایش شاهنامه خود پرداخت و در شرایطی از جنگ‌های اسطوره‌ای میان ایرانیان و تورانیان بر کرانه‌های جیحون صحبت به میان آورد^۲ که ترکان از همان افقها حکومت سامانیان را در معرض خطر جدی قرار داده بودند؛ گویی دقیقی رخدادهای زمانه خود را به تصویر کشیده است.

در شرایطی که احتمالاً سامانیان آماده شدند تا به ترکان باج دهند از قول زرتشت پیر به گشتاسب می‌نویسد:

به شاه جهان گفت زرتشت پیر
که در دین ما این نباشد هژیر
که تو باژ بدهی به سالار چین
نه اندر خور دین ما باشد این^۳

فردوسی در سرایش شاهنامه ادامه دهنده راه دقیقی است با این تفاوت که در عصر دقیقی بر اثر تلاشهای حکومت‌های ایرانی، فرهنگ و تمدن بومی جایگاه خود را در کنار

۱. همو، ۱۹۳.

۲. از جمله نبرد گشتاسب پادشاه ایرانی با ارجاسب تورانی در کناره جیحون اشاره می‌کند:

جهان‌بینی آنگاه گشته کبود
زمین پر ز آتش هوا پر زدود
بسی بی‌پدر گشته بینی پسر
بسی بی‌پسر گشته بینی پدر

۳. فردوسی، ۵۲۰.

اسلام پیدا کرده و رو به شکوفایی گذاشته بود، در حالی که شاهنامه فردوسی با تلخکامی شاهد از دست رفتن این دستاوردها توسط ترکان بود. شاهنامه با استناد به منابعی که از آنها بهره برده بود از دو سو خود را گرفتار می‌بیند از یک سو فرهنگ عربی و از سوی دیگر حضور ترکان که هویت نوخاسته ایرانی-اسلامی را در معرض تغییر به هویت عربی-اسلامی یا عربی-ترکی قرار داده بود. شاهنامه در زمینه اعراب با توجه به منابع مورد استفاده گاه رنگ شعوبی به خود می‌گیرد.^۱ سرانجام با تأسف سقوط ساسانیان و پیروزی اعراب را بعنوان یک واقعیت می‌پذیرد.^۲

گذشت زمان بتدریج برای اعراب جایی در هویت ایرانی-اسلامی باز کرده بود اما ترکان هنوز در آغاز راه بودند، پیشروی ترکان همه آمال و آرزوهای شاهنامه را در محاق تردید افکنده بود. ترکان غزنوی حکومت‌های ایرانی و دوستدار علم و فرهنگ نظیر سامانیان، آل عراق در خوارزم، آل محتاج در چغانیان، شار در غرجستان و بسیاری از دهقانان طرفدار سنت‌های ایرانی را از میان برده بودند و شرایطی را پدید آوردند که مورد رضایت فردوسی نیست.^۳

شاهنامه از اختلاط نژادی غلامان ترک دیروز و حاکمان امروز با ایرانیان، اظهار تأسف می‌کند و در جایی از قول سهراب که رزم آوری چون گرد آفرید، دختر ایرانی به

۱. فردوسی، ۵۴۰.

از جمله در نامه رستم به سعد وقاص آمده است:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار
عرب را بجایی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو
تفو باد بر چرخ گردون تفو

۲. از قول رستم فرخزاده برادرش می‌نویسد:

به ایرانیان زار گریان شدم
ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ آن سر و تاج و اورنگ و تخت
دریغ آن بزرگی و آن فر و بخت
(همو، ۵۲۹).

۳.

به گیتی کسی را نماند وفا
از ایران و از ترک و از تازیان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود
روان و زبانها شود پر جفا
نژادی پدید آمد اندر میان
سخن‌ها به کردار بازی بود

نبرد او آمده، می‌سراید:

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
چنین دختر آید به آوردگاه
هنگامی که سهراب دل در گرو عشق گردآفرید می‌بندد، با پاسخ نیشدار او مواجه
می‌شود که:

بخندید و آنگاه به افسوس گفت
فردوسی از شرایط زمانه‌اش که «آزادگان» یعنی ایرانیان نژاده و اصیل موقعیت خود
را در برابر «بنده‌زادگان ترک» از دست می‌داده و برخی از آنان به تملق ترکان
پرداخته‌اند، احساس غبن و اندوه می‌کند:

چو بسیار از این داستان بگذرد
کسی سوی آزادگان ننگرد
این ابیات از شاهنامه حکایت از آگاهی عمیق فردوسی از هویت ایرانی و نگرانی از در
معرض خطر قرار گرفتن این هویت دارد و بحق شاهنامه را یکی از اسناد هویت ایرانی
می‌سازد. پیش بینی فردوسی بسیار هوشیارانه بود و طولی نکشید که ایرانیان آزاده و
اصیل در برابر ترکان سر تسلیم فرود آوردند. ناصر خسرو در زمانی که چندان از این
داستان نگذشته بود، در بیتی زیبا و رسا صحت گفتار شاهنامه را نشان می‌دهد:
امروزه شرم ناید آزاده زادگان را

کردن به پیش ترکان پشت از طمع دو تایی^۱
از دیگر سو عنصری در کار خود تنها نبود و شاعرانی چون فرخی سیستانی او را
همراهی می‌کردند. فرخی پس از مدتها سرگردانی در جستجوی یک درباری که حرص
شهرت طلبی و آزمندیش را ارضا کند، سرانجام به دربار غزنویان رفت و موفق شد «حله
تنیده زدل بافته ز جان» خویش را زینت بخش قامت ناساز غزنویان کند. او برای
خوشایند غزنویان کار را به جایی رساند که آشکارا رو در روی شاهنامه و حتی اساطیر و
خاطره‌های قومی ایرانی قرار می‌گیرد. در جایی امیرمحمد، سلطان ناتوان غزنوی را در

۱. فردوسی ۱۰۷.

۲. ناصر خسرو، ۴۶۱.

شجاعت و دلاوری از اسفندیار قهرمان شاهنامه بالاتر می‌داند^۱ و در جایی به صراحت در مدح سلطان مسعود می‌نویسد:

مخوان قصه رستم زاولی را	از این پس دگر، کان حدیثی است منکر
از این پیش بوده‌ست زاولستان را	به سام یل و رستم زال مفخر
ولیکن کنون عار دارد زرستم	که دارد چو تو شهریاری دلاور ^۲

و بدین ترتیب سلطان مسعود را بالاتر از اسطوره‌های ایرانی قرار می‌دهد. حضور غزنویان فقط سرآغاز یک فرایند طولانی بود، فرایندی که ترکان هر روز حضور خود را گسترده‌تر ساختند و بتدریج سعی در ایجاد جایگاهی در هویت ایرانی و اسلامی برای خود کردند.

برخلاف غزنویان، سلجوقیان حاکمیت خود را از طریق تهاجمات گسترده و ویرانگر بدست آوردند. رهبران سلجوقی به هنگام عبور از جیحون، با القاب العبید و موالی خود را چاکران و بندگان خلیفه عباسی خواندند. اما به هنگام رسیدن به خراسان که بر اثر سیاستهای غزنویان ویران شده بود القاب خود را عوض کردند. طغرل مهمترین فرد خاندان سلجوقی لقب «سلطان المعظم» را به خود اختصاص داد و پس از حضور در بغداد لقب رکن‌الدوله و ملک‌المشرق و المغرب را دریافت کرد و در نهایت چاکر دیروز خلیفه، بطوری گستاخانه خواستار ازدواج با دختر خلیفه عباسی شد.

فرآیند ایرانی کردن ترکان از چند سو آغاز شد. گروهی نظیر غزالی، خواجه‌نظام‌الملک، با تألیف آثاری چون *نصیحة‌الملوک* و *سیاستنامه* و با تئوریزه کردن سنتهای سیاسی ایران باستان و سنتهای اسلامی سعی کردند تا راه و رسم کشورداری را به ترکان سلجوقی بیاموزند. گروهی نظیر عمیدالملک کندی و خواجه نظام‌الملک وارد ساختار سیاسی حکومت شدند و آنرا بر اساس ساختار اداری و دیوانی ایرانی بازسازی کردند. در عرصه فرهنگی و ادبی، شاعران همچنان به واکنش خود در برابر ترکان ادامه دادند. از جمله این شاعران اسدی طوسی بود که سنت شاهنامه‌نویسی را ادامه داد و

۱. فرخی سیستانی، ۳۷۴.

۲. همو، ۱۴۷.

البته با خشمی درخور توجه، پیشینهٔ بندگی ترکان را که اینک به حاکمیت رسیده بودند به آنان یادآور شد.^۱

از دیگر شاعرانی که به حضور ترکان اعتراض داشت و پیشینه نه چندان روشن آنها را یادآوری می‌کند، حکیم ناصر خسرو قبادیانی است:

ترکان به پیش مردان زین پیش در خراسان
بودند خوار و عاجز همچون زنان سرایی

امروزه شرم ناید آزاده زادگان را

کردن به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی^۲

در کنار همه جریان‌های فوق که در عصر سیطره ترکان مشعل لرزان ایرانی بودن را در دست داشتند باید به حکومت‌های محلی کوچک اشاره کرد. این حکومتها در بزنگاههای خطرناک تاریخی با حمایت با دانشمندان و شاعران ایرانی نقش مهمی در تداوم فرهنگ ایرانی ایفاء کردند. از جمله این حکومتها می‌توان از ملوک نیمروز در سیستان، خاندان باوندی در شمال، خاندان شیروانشاهان در ناحیه دربند که شاعرانی چون نظامی گنجه‌ای را که سرشار از حس ایرانی دوستی است^۳ در حمایت خود قرار دادند.

خوارزمشاهیان بعد از آنکه به آخرین بارقه‌های حیات ایرانی در خوارزم و ماوراءالنهر خاتمه داده شد، بتدریج وارد تحولات تاریخ ایران شدند و سرانجام در دوره سلطان تکش

۱. از جمله اشعار او

مزن زشت و بیغاره ز ایران زمین
ز ایران جز آزاده هرگز نخاست
ز ما پیشستان نیست بنده کسی

بنقل از صفا، ۱۸۴.

۲. ناصر خسرو، ۴۶۱.

۳. از جمله اشعار نظامی گنجه‌ای:

همه عالم تن است و ایران دل
چونکه ایران دل زمین باشد

بنقل از صفا، ۱۸۴.

که یک شهر از او به زما چین و چین
خرید از شما بنده هر کس که خواست
و هست از شما بنده ما را بسی

نیست گوینده زین قیاس خجل
دل ز تن به بود، یقین باشد

حکومت سلجوقیان را از کشمکشهای داخلی خلاص کردند و به حیاتش خاتمه دادند. خوارزمشاهیان بدلیل ویرانگری‌هایشان مورد نفرت ایرانیان واقع شدند؛ گذشته از آن مخالفت‌های خلیفه بغداد با آنان و در نهایت تهاجم مغولان باعث شد که هیچگاه موفق به تشکیل حاکمیتی استوار در سراسر ایران نشوند. از معروفترین جریان مخالف خوارزمشاهیان فرقه تندرو شیعی اسماعیلی بود که بنا به یک نظر در تلاش برای اعاده حیات ملی و فرهنگی ایران بدون آمیزش با فرهنگ و نژاد ترکی یا مغول بوده است.^۱ تهاجم مغولان بسال ۶۱۹ق بقدری سنگین و بیرحمانه بود که ویرانگری‌های سلجوقیان و خوارزمشاهیان را کمرنگ و به فراموشی سپرد.

تهاجم مغولان با همه ویرانگری‌اش از چند سو بر هویت ایرانی-اسلامی تأثیر گذاشت. یکی حذف جریان تندرو شیعی یعنی اسماعیلیه که به جریان محافظه‌کار تشیع امامی مجال خودنمایی داد بطوریکه این جریان بتدریج وارد تحولات اجتماعی ایران شد و در دوره صفوی جایگاه مهمی را در هویت ایرانی-اسلامی برای خود ایجاد کرد. از تأثیرات مهم دیگر تهاجم مغول سقوط خلافت عباسی بود که باعث شد بتدریج ساختار سیاسی مستقلی در ایران شکل گیرد.

سقوط خلافت عباسی و اختلافات بین ایلخانان با سلاطین مصر و شام که ادامه دهنده اتحاد جهان اسلام زیر لوای خلافت عباسی بودند کمک زیادی به بازخیری احساس ایران وطنی کرد و قطع شدن روابط ایلخانان با دربار مرکزی مغولان در عصر ایلخانان غازان فرایند استقلال سیاسی مجدد ایران و جدا شدن ایران از بقیه امت اسلامی را کامل کرد؛ اگر چه ایران رابطه معنوی و عاطفی خود را با جهان اسلام حفظ کرد و اندیشه اتحاد اسلامی تا به امروز هم دوام یافت. اصلاحاتی که در عصر غازان خان انجام شد^۲ نشان دهنده برقراری روابط معنوی ایلخانان مغول بصورت سرزمین تحت قلمرو خود و نه محلی صرفاً برای غارت و چپاول بود.

۱. بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

۲. جهت اطلاعات بیشتر ر.ک. بویل، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

در سراسر دوران حاکمیت ترکان و مغولان یک جریان بصورت آرام در حفظ هویت ایران، نقش مهمی را ایفاء کرد. دیوانیان و کار بدستان امور اداری در هر دوره سررشته امور را بدست گرفتند و در حفظ سنت‌های سیاسی، اداری و فرهنگی و حمایت از اهل قلم مهمترین نقش را ایفا کردند. رابطه و تعامل «اهل قلم» با «اهل شمشیر» همواره پر هزینه و غم‌انگیز بود. در این زمینه می‌توان به رفتار اباقاخان ایلخان مغول با شمس‌الدین محمد جوینی اشاره نمود. گفته شده یکبار اباقاخان گوشت مردار را که از نظر شرعی برای مسلمانان حرام بود را به شمس‌الدین محمد می‌دهد و او بناچار گوشت را می‌خورد اباقاخان می‌گوید: «در خاطر من چنان بود که اگر گوشت را رد کند، دیده او را به سر این کار و از چشم خانه‌اش بیرون کشم»^۱.

اگرچه غالب این پرچمداران و حافظان سنت‌های ایران جان خود را از دست دادند اما پائین بودن سطح تمدن و فرهنگ مردان شمشیر به آنها کمک کرد تا بتدریج آنها را بومی اقلیم ایران سازند. اگر چه آن تهاجم و این بومی‌سازی به بهای سنگین برای ایران تمام شد هویت ایرانی بسیاری از اجزاء و خصلتهای خود را از دست داد.

با مرگ آخرین ایلخان که نام پرمعنی «انوشیروان عادل» داشت بار دیگر ایران دستخوش هرج و مرج گشت و دوره‌ای آغاز گشت که «عصر فترت» نامیده می‌شود در دوران فترت هنگامی که گرد و غبارهای تهاجم ترکان و لو بطور موقتی فرو نشست هویت ایرانی بسیاری از خصلتهای خود را از دست داده بود.

حاصل حاکمیت ترکان از هم پاشیدگی جامعه و انحطاط آن بود اخلاقی که به شکل رواج دزدی، فساد گسترده، فحشا، دروغ‌گویی و ریاکاری... خود را آشکار می‌ساخت. از دیگر رهاوردهای حاکمیت ترکان ظلم و تعدی مأموران حکومتی توأم با فقر و پریشانی مردم ایران بود. این وضعیت اسفناک و بهم ریختگی اجتماعی و اخلاقی را در اشعار شاعرانی چون حافظ و سلمان ساوجی^۲ و ... غیره که انعکاس دهنده اوضاع اجتماعی

۱. مرتضوی، ۳-۱۸۲.

۲. از جمله اشعار سلمان ساوجی

گریه بیوه زن و اشک یتیمان عراق

ای بسا آب که در دیده خارا آرد

زمان خود هستند، بخوبی می‌توان دریافت.

منبع دیگری که بطور بی‌سابقه‌ای پرده از اوضاع وحشتناک اجتماعی این دوره برمی‌دارد، کلیات عبید زاکانی است، سبک ادبیات نوشتاری این کتاب و بکار بردن عبارات رکیک در نوع خود بی‌سابقه است و تراژدی غم‌انگیز انحطاط اخلاقی ایران را ترسیم می‌کند. عبید زاکانی در این مجموعه طنزآمیز خود همانطور که خودش با استناد به شعری از شاعر بزرگ سنایی بیان می‌کند قصد داشت از یکسو نقطه ضعفهای جامعه خود را بیان و از سوی دیگر در صدد اصلاح آنها برآید.^۱ او تصویری دقیق از گروههای مختلف اجتماعی و از جمله شیوخ متصوفه را که با ریاکاری مردم را فریب می‌دادند، ارائه می‌دهد و در فرهنگ لغت اختراعی خود سیرت واقعی طبقات به هم ریخته اجتماعی ایران را نشان می‌دهد. از جمله:

الدانشمند: آنکه عقل معاش ندارد؛

الجاهل: دولتیار

الطیب: پیک اجل؛

السیاهی: سرگردان.^۲

اگر اوضاع اجتماعی و اخلاقی این دوره را به کمک منابع تاریخی و حتی اشعار شاعران با دوره قبل از تهاجم ترکان مقایسه کنیم، آنوقت پی به از دست رفتن روحیه صداقت، صمیمیت و بخصوص خردورزی در هویت ایرانی خواهیم برد. عنصر خردورزی که پایه و اساس شکل‌گیری و شکوفایی هر فرهنگ و تمدنی است کمرنگ شد و همان بلایی که اقوام مهاجم بر سر اروپا آوردند بر سر ایران هم آمد و ایران وارد قرون وسطی در مفهوم معنوی آن شد. با وجود این ترکان چون اعراب طی یک پروسه تدریجی و طولانی بومی اقلیم ایران و بتدریج بخشی از هویت ایرانی-اسلامی شدند. این بیانگر اصالت و استحکام فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی بود که اگر چه برخی از عناصر و

→

یارب این نیمه شب و آه سحرگاه یتیم

۱. عبید زاکانی، ۳۰-۳۱.

۲. همو، ص ۳۱۵-۳۳۲.

ای بسا رخنه که در گنبد مینا آرد

اجزاء مولفه‌های هویتی آن لطمه دید اما استوار و محکم مسیر خویش را بسوی آینده طی کرد.

کتابشناسی

برتون، رولان، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشرنی، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
بویل، ج. (ویراستار)، تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلیخانان، ترجمه حسن انوشه، جلد پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، تهران مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

دیاکونف، م، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۱ش.
دینوری، ابن داوود، اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶.

زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ صدر اسلام، تهران، سمت، ۱۳۷۸ش.
زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۷.
شیخاوندی، داور، زایش و خیزش ملت، تهران، ققنوس، ۱۳۶۸ش.
صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول و دوم، تهران، فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۷۱.
عبید، زاکانی، کلیات، به کوشش پرویز اتابکی، تهران، زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۳ش.
عنصری بلخی، دیوان، به کوشش دبیرسیاقی، انتشارات سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.

فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴.
قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، به کوشش مهدی سهیلی، کتابفروشی تأثیر اصفهان، ۱۳۳۵.

کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ۱۳۶۸ش.
گیرشمن، رومن، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ هفتم،

لمبتون، آن.کی.اس، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق سید عباس صالحی،

تهران، ۱۳۷۴ ش.

مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلیخانی، تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.